



ملاله

آوا اکبری

ایمیل نویسنده: ahoobano@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰

DOR: 20.1001.1.27835480.1401.2.5.3.6

می‌گیرند، ملا عمر به ملاله اشاره می‌کند که همراه
 زنانش به داخل خانه برود آن دو زن ملاله را به اتاق
 می‌برند و ساعتی بعد ملاله را بزک شده آماده کرده‌اند.
 اشک در چشمان سیاه ملاله موج‌زده است. دو زن از
 اتاق بیرون می‌روند لحظاتی بعد در باز می‌شود و
 ملا عمر فرتوت وارد اتاق می‌شود و رو به روی ملاله
 می‌نشیند با لبخند شیطنانی سر تا پای ملاله را نظر
 می‌کند رو به ملاله می‌پرسد.

ملا عمر: چند سالته؟

ملاله لبانش همچون دستانش میلرزد، نگاهش را پایین
 می‌اندازد سکوت می‌کند.

ناگهان کشیده محکمی به صورت ملاله می‌خورد که او
 را به عقب پرت می‌کند ملا عمر فریاد می‌زند.

ملا عمر - وقتی شوهرت ازت سؤال می‌پرسه هراسان
 جواب بده!

اشک از گوشه چشم‌های سیاه ملاله فرو می‌ریزد.

ملاله: ۱۱ سال!

تقدیم به زنان مظلوم افغان

ملاله روبنده را کنار می‌زند و اشک‌هایش را با گوشه
 روبنده پاک می‌کند با استرس پشت سرش را نگاه
 می‌کند، ارابه چوبی تکان، تکان می‌خورد و او را به
 جلومی برد و ملاله دور و دورتر می‌شود از جمعیت
 پشت سرش!

صدای شیون مادرش هنوز به گوش می‌رسد.

چرخ در چاله‌ای عمیق افتاده است.

قلوه سنگ‌ها از زیر چرخ ارابه در می‌روند و اسب پیر
 ملا عمر ۸۰ ساله ناله کنان با شلاق به جلو هدایت
 می‌شود.

ملا عمر با صدای زمخت مردانه‌اش بر سرملاله فریاد
 می‌کشد که گاری را از پشت هل دهد.

ملاله با ترس و دست‌های کوچکش ارابه را هل می‌دهد
 اسب شیهه می‌کشد و ملا عمر فریاد می‌زند و ملاله عرق
 پیشانی و اشک چشمش در هم قاطی می‌شود بلاخره
 چرخ ارابه از گودال در می‌آید.

هوا تاریک است که به خانه می‌رسند دو زن ملا عمر
 به استقبال می‌آید و وسایل و جامدان کهنه را از او